

# روایت‌هایی از حضور «دیگری» در کلاس درس

فاطمه رئیس‌السادات

معلم و فعال حوزه آموزش کودکان مهاجر

عکاس: اعظم لاریجانی

## روایت دوم

زمان: دهه فجر

مکان: تهران، مدرسه دولتی، منطقه ۱۹

با بچه‌های مدرسه خودگردان کودکان مهاجر مشغول تمرین سرود برای برنامه مناسبتی‌شان هستیم. صداها بالا و پایین و قاطی می‌شوند. لابه‌لای خنده‌ها و جیغ‌ها و تلاش برای حفظ کردن شعر و ریتم و نخندیدن، صدای کوبیده شدن شدید در مدرسه می‌آید. به نظر می‌رسد اتفاق بدی افتاده! در راه باز می‌کنم مریم و ناهید با چشم‌هایی سرخ و خیس به بغلم می‌پرند.

مریم و ناهید شاگردان سابق مدرسه ما بوده‌اند و سال سوم دبیرستان بعد از دوندگی‌های بسیار زیاد توانسته‌اند پشت نیمکت‌های مدرسه دولتی بنشینند. با تلاشگرند و کتابخوان. در مسابقات مدرسه شرکت کرده‌اند و در دو مسابقه قرآن و نهج‌البلاغه مشترکاً با یک امتیاز اول شده‌اند. در مسابقه کتابخوانی مریم اول شده و در مسابقه تفسیر ناهید دوم شده است. معاون اجرایی مدرسه اعلام کرده که فردا رتبه‌های اول تا سوم مسابقات برای ادای احترام و تجدید میثاق با آرمان‌های امام راحل به همراه سایر مدارس منطقه به حرم مطهر خواهند رفت، ولی برای گرفتن رضایت‌نامه باید به دفتر مراجعه کنند. مریم و ناهید خوشحال و سرخوش با بقیه بچه‌ها در صف دریافت رضایت‌نامه می‌ایستند. نقل‌واژه‌های به‌کار برده شده توسط همکار اجرایی مدرسه در شأن این نوشته نیست. خلاصه اینکه به آن‌ها گفته است: «شما افغانی هستید. انقلاب ایران و امام به شما ربطی ندارد، همین که سر کلاس می‌نشینید و هزینه اضافی برای ما می‌سازید کافی است!»

## روایت اول

زمان: آذرماه

مکان: تهران، مدرسه نیمه‌دولتی، منطقه ۶

بچه‌ها مشغول گذران آزمون‌های مستمر هستند و من در حال رسیدگی به امور معمول و تکراری. معاون آموزشی یکی از مدارس پر اسم و رسم نیمه‌دولتی تماس می‌گیرد و از دردسری که دچارش شده می‌گوید. خلاصه حرفش این است: «خانم الف معلم ریاضیات گسسته و آمار و احتمال است و ۱۸ سال سابقه دارد. او به علت مأموریت کاری همسرش از شهر ارومیه به تهران مهاجرت کرده و با توجه به سابقه‌اش در مدارس نامدار ارومیه و تبریز و ۱۴ سال تدریس خصوصی کنکور، به مدارس برتر تهران و در نهایت به مدرسه ما معرفی می‌شود. سرگروه ریاضی مدرسه ما او را سنجش می‌کند و چون سربلند از آزمون بیرون می‌آید به‌عنوان دبیر آمار و احتمال پذیرفته می‌شود و به کلاس می‌رود. رزومه خانم معلم طبق روال مدرسه در دسترس بچه‌ها و خانواده‌ها قرار می‌گیرد و جای شبهه علمی در مورد او باقی نمی‌ماند. اما دانش‌آموزان پیوسته لهجه آذری او را مسخره می‌کنند و این باعث می‌شود که معلم خسته و دلزده بعد از دو ماه تحمل و سکوت واکنش نشان دهد. در نتیجه والدین هم به بازی وارد می‌شوند، ولی معلم خشمگین‌تر و دلزده‌تر می‌شود و در نهایت ترک خدمت می‌کند.»

حالا معاون آموزشی همزمان هم دنبال معلم مناسب، برای چهار کلاس بی‌معلم شده است و هم دنبال جای دیگری برای معلم خوب و افسرده‌اش.

## شرح درد

در هر لحظه لاقلا ده‌ها روایت از برخوردهای تبعیض‌آمیز کادر مدرسه، معلم‌ها و دانش‌آموزان ایرانی با کودکان مهاجر عرب، افغانستانی و پاکستانی در ذهنم می‌چرخد. در کنار این مسئله دوگانه‌های مه‌وع شهری - روستایی، تهرانی - شهرستانی، باکلاس - دهاتی و ... متأسفانه به راحتی در مکالمات روزمره

ما جا خوش کرده‌اند. نقطه اتصال همه این‌ها، آموزش ندیدن در برخورد با «دیگری» است. «دیگری» کسی است که از «ما» نیست. در رنگ پوست، گویش، زبان، لهجه، طبقه اقتصادی و اجتماعی و امثال این‌ها.

شکاف عمیق بین ما و «دیگری»، خودشیفتگی و خودبرترپنداری جمعی، بیگانه‌هراسی، نژادپرستی یا هر اسمی که برای این پدیده تلخ انتخاب کنیم، در نهایت به چندپارگی جامعه و از دست رفتن سرمایه اجتماعی و اعتماد عمومی دامن خواهد زد. تعامل سالم و مؤثر با «دیگری» قطعاً یکی از حلقه‌های مفقوده عدالت آموزشی است. بدون وجود آمار مشخص در کل کشور، هر سال با ده‌ها کودک و نوجوان مهاجر (به معنای عام غیر تهرانی) مواجه می‌شویم که نسبت به تحصیل بی‌رغبت می‌شوند، ترک تحصیل می‌کنند، افت چشمگیر دارند و در بهترین

حالت برای دیده شدن مدام مجبورند خودشان را اثبات کنند. فشار اجتماعی وارد بر معلم‌های غیربومی، علی‌الخصوص در مناطقی که زبان، لهجه، رنگ پوست یا دین متفاوت است، دست کمی از وضعیت کودکان یاد شده ندارد. اثبات توانایی علمی و اجتماعی خود به بچه‌ها، والدین و حتی گاهی اولیای مدرسه فرآیندی پیچیده، زمان‌بر و مستهلک‌کننده است. تأثیر ابررسانه‌های پرجاذبه در ارائه تصویر انسان کامل غرق در مصرف قطعاً کم نیست، اما رسالت آموزش و پرورش، رسالت معلم، گویی جنگ دائمی با این تک‌روایت‌های بی‌پایه است و بازگشت به اصل برابری انسان‌ها.

**شکاف عمیق بین ما و «دیگری»، خودشیفتگی و خودبرترپنداری جمعی، بیگانه‌هراسی، نژادپرستی یا هر اسمی که برای این پدیده تلخ انتخاب کنیم، در نهایت به چندپارگی جامعه و از دست رفتن سرمایه اجتماعی و اعتماد عمومی دامن خواهد زد**

